

مردی که ایستاده مرد

«ناظم حکمت ایستاده مرد، ما نیز به پا ایستیم.» این سخن را «لونی آراگون» در مراسم یادبود «حکمت» در پاریس بر زبان راند. این ارج گذاری در خور، از مردی ست که با سرسختی و لجاجت، افسانه ساز ملتی شد و همواره یادش گرامی است.

ناظم حکمت شاعر، این مرد لجوج، خانه به دوش و زندانی بی واهمه در آغاز «شب دراز» یکی از سروده های واپسین دم حیاتش، که خویشتن خویش را پس از ستیزه خواهی پی گیر با هستی باز می یابد، می سراید که «دیدگانش به خود و تجربه زندگی باز است». از اینجاست که او در اوج کمال شاعرانه اش، آزادی، خلوص و نوعی شفافیت و روشنایی را کسب می کند، که بدون شک قضاوت عینی جهان و مقابله بی اجبار رؤیا و واقعیت را میسر می سازد.

دیگر کلمات مرا مست نمی کنند

نه کلمات خودم و نه کلمات دیگران

شعر حکمت به معنای واقعی یک شعر جهان شمول است و خودش، انسانی جهان وطن نیمی از قلبش در یونان تیرباران می شود و نیمی از آن نگران چین است؛ با «تارانتابابو» در آفریقا حرف می زند و از استثمار و استعمار او، و کارگران بندر ماریسی را رفیق خطاب می کند، و زبان شعری او با

آمیزه ای از طنز و کنایه می‌گزد، به همان اندازه که به روی روشنایی‌ها و خصلت‌های شفاف و پاک آدمی دریچه می‌گشاید، در تنگنایی که همه زبان‌های امیدساز او برای رهائی تقلا می‌کند.

شعر «حکمت» آن جوهر بی‌غل و غش تجربیات انسانی است در لحظه بلوغ فکری، که به آسانی به سیلان در می‌آید و به مثابه رودی که در سرآشویی قرار گرفته باشد، قدرتمند است.

حکمت و شکل‌یابی او

شال دویزینسکی می‌گوید: «شعر حکمت با بهره‌گیری از خصلت‌های فرهنگی- ملی‌اش، با نوعی ضرورت، نه ظاهری، بلکه اخلاقی و عینی مطابقت می‌کند و نفوذش همان نفوذ سروده‌های مایاکوفسکی و لورکاست» و آیا به برآستی نفوذ شعر حکمت چنین است که دویزینسکی می‌گوید؟ آیا شعر او یک شورش نبود که در شرایط خاص به یک رشد متناسب رسید، آیا نفوذش از همین شرایط ناشی می‌شود یا شکل‌یابی او با فرهنگی که ناگهان با آن رو در رو شد، تکمیل‌گردید؛ و نفوذش همین برق‌گرفتگی فرهنگی را پدید آورد. به گذشته حکمت بر می‌گردیم؛ حکمت، این بچه اشراف هجده ساله استانبولی که پدرش او را به روسیه فرستاده تا جامعه‌شناسی بخواند، به جای همه چیز مجذوب شعر روسیه شد و جامعه‌شناسی نخواند، شعر خواند و زبان روسی را خوب یاد گرفت و با تلاش‌های شعری جهان‌به‌ویژه «فوتوریست‌ها» که توسط مایاکوفسکی در آن زمان در روسیه رهبری می‌شد الفتی عمیق یافت.

شکل یابی «حکمت» از همین جا آغاز می شود، او به مفاهیمی تازه از تعهد اجتماعی می رسد، به همان اندازه که در برابر هنرش (شعر) تعهد می پذیرد و در برابر مردمی که در میان آنها می لولد قبول مسئولیت می کند. او شباهت خود را با مایاکوفسکی از این نظر توجیه می کند. شباهتی که مفهومی، در آن واحد نوعی «دستور اخلاق» نیز در بر دارد، «ناظم» هنگامی که به سرزمینش باز می گردد در محدوده ای کوتاه از زمان، به شهرتی شگفت می رسد، نظم شعر عثمانی را در هم می ریزد، کلمات و بیان شعری را تغییر می دهد و یک سیستم تصویری در شعر که بر مبنای «فوتوریسم» و شعر توده ای ترک مبتنی است، خلق می کند. درچه های شعر ترک را که گرفتار تکرار و سکون است، به سوی انسان و طبیعت می گشاید و بالاخره او افسانه، حماسه و سروده های عامی مردم را در قالبی تازه ارائه می دهد. حکمت با اعلام مرگ شعر دیروز «ترک»، دنیای جاندار و تازه ای از شعر در سرزمینش بنیان می گذارد.

«حکمت» تکامل می یابد و برای او حادثه ای دیگر و قلمرونی دیگر که ناگفته ها و ناشناخته ها در آن حاکم است، می گشاید. در همین زمان است که دفتر شعری از او توسط «تریستیان تزارا» شاعر فرانسوی و «حسن گوره» در فرانسه نشر می یابد. تزارا در پیش گفتار این دفتر شعر می گوید: «شعر ناظم حکمت به قلمرو فرهنگی انسان امروز تعلق دارد و با وسعت اصالت تاریخی خود، ارزش یک واقعیت جاوید را به خود اختصاص داده است.»

تجربه گر بی واهمه

«حکمت» یک شاعر تجربی و عینی است. تصویرسازی او از آمیزش صمیمانه اش با دست یاب ترین سخن مردم جان می گیرد. وابستگی او به فولکلور، امکانات تازه صوتی در کارش پدید می آورد. او به صداها، حرکت ها و نگاه های گذرای آدمی بر اشیاء روح مادی می دهد و قابل لمسش می کند. شاعر «نامه هائی برای تارانتابابو» تجربه گر بی واهمه ای است که والائی هنر و خصلت های تسلیم ناپذیری آدمی را با هم می آمیزد و شعرش مانند دشنه ای دولبه می شود که هر طرفش زخم می زند و یا آینه ای دورویه که یک رویش زیباشناسی و امکانات زبانی افسون شعری قرار دارد و سوی دیگرش دریافت تازه ای از تعهد هنرمند در قبال مسائل جهانی، روابط انسانی و ناشناخته های ضمیر او که تنها در واقعیت گرانی بروز می کند و بی تأمل، بدون آن که طیف زیبایی از رنگ ها تصویر کند، جوهر رنگ را باز می شناساند. حکمت چون مایاکوفسکی بی باک، مهاجم و اطاعت ناپذیر است. اما چون مایاکوفسکی گلوله ای در شقیقه اش نمی گذارد و همه چیز را پایان نمی دهد؛ می ماند، می سراید و انگیزه تهاجم را به طبقه ای که حقیر شمرده می شود و هیچ گاه او را به جد نمی گیرند انتقال می دهد.

پس از درگیری

در سال ۱۹۵۰ که حکمت از زندان «بروس» آزاد می شود فصل تازه ای در شعر او گشوده می شود. او دیگر یک خانه به دوش است که از بیماری ریه رنج می کشد اما از جانب دیگر تنها سفرهای اوست که تسکینش می دهند.

سروده های بعد از ۱۹۵۱ «حکمت» از حقایق الهام می گیرند که برای خود او مسائلی متعدد و غیرقابل پیش بینی را مطرح می کنند. دویزینسکی می گوید «شاعرانی چون والر لاریو و ساندراس مسافرت کردند و از پنجره های بزرگ قطارهای سریع السیر بین المللی زیبایی هائی را کشف کردند و قلمرو ناشناخته ای را به روی احساس ما گشودند، لکن زاویه دیدشان بیشتر به غیر عادی بودن ظواهر و دکور امروزی تکیه دارد، اما برای «حکمت» قلمروئی تازه و بکر مطرح می شود.»

در شعرهای آخر حکمت با دو چهره آشنا روپرو می شویم؛ زنش که مدت هاست از او جدا مانده و پسرش که او را به زحمت به یاد آورد. حکمت از همه دل بستگی هایش به دور می ماند اما او درام درونی جدانی را محدود به خود نمی کند. در پشت تراژدی شخصی خود، بی عدالتی ها را مورد اتهام قرار می دهد. او به یادآوری گذشته اش بر می خیزد، گذشته ای که لحظات نیکبختی در آن مفهومی داشت. حکمت از یک نیکبختی بی دوام یاد می کند که دیگر خاک شده است، او با این یادآوری ناشی از تجربه دردناک می خواهد خود را با هستی پیوند زند، سرود برای عشق می سراپد تا سرپا بایستد، در برابر تسلیم و یأس مقاومت می کند اما نه در برابر احساس بدبختی که به او هجوم آورده است.

در این زمان درامی دیگر همراه «حکمت» است؛ «درام جسمانی» که در فعالیت روزانه ی او و نگاهش بر اشیاء حس می شود و در شعرش نیز انعکاس می یابد. بیماری تاکنون او را چندین بار به آستانه مرگ برده است، اما «ناظم» از بی تفاوتی یک بعدی اندیشه نفرت دارد. او نمی تواند به بندگی درونی رضایت دهد، مرگ برایش هولناک نیست، از خالی شدن هراس دارد، او هستی خود را وامی می دارد که سرعتش را دو، سه برابر کند. تا آن که به خاموشی انجامد.

سه منظومه

کتاب «سه منظومه از ناظم حکمت» فرصتی خوبی به دست می دهد تا با سه شعر معروفش (ژوکوند و سی-یا-او، نامه هایی برای تارانتابابو و داستان شیخ بدرالدین) آشنائی حاصل کنیم. ثمین باعجه بان مترجم این شعرها نیز قابل یادآوری است که فضای شعر «حکمت» را چنان که هست به فارسی، پیاده می کند، هر چند همچنان که مایاکوفسکی می گفت: «ترجمه اشعار من تقریباً غیرممکن است»، اشعار حکمت نیز با امکانات صوتی و فرمی که دارد به دشواری می تواند ترجمه شود اما «باعجه بان» اولین شناساننده «حکمت» در ایران از امکانات زبان پارسی برای خلق شکل شعر «حکمت» به خوبی بهره گرفته است.

«ژوکوند» و «سی-یا-او» حدی از زیباشناسی، شهادت و اعتراض به مرگ است. مرگ زیبایی و آزادی، زیبایی در «ژوکوند» و آزادگی در «سی-یا-او» جلوه می کند. این هر دو با یکدیگر حرکت می کنند، زیبایی به دنبال آزادگی می رود و هنگامی که آزادگی (سی-یا-او) می میرد زیبایی

مفهوم خویش را از دست می دهد و «لبخند ژوکوند» در شعله های آتش به نابودی کشانده می شود. به اعتقاد حکمت، نابودی زیبایی در این شعر مرگ هر چیز نیست بلکه خاموشی آدمی است که مرگ آفرین است و خاموشی «سی-یا-او» نیز چنین است.

«تارانتابوو» ادعاینامه ای است از انسانی مسئول که به دادخواهی (انبوهی از مردم بی فرهنگ، گرسنه و استعمارزده که زندگی شان کابوس و رؤیایی تلخ بیش نیست). برخاسته است و سخنش به عنوان یک سند تاریخی، محدوده ای از زمان را در خویش زنده نگاه می دارد.

توجه حکمت به حماسه های مرده ی سرزمینش، بیش از هر مقوله ای دیگر باعث آمد که سروده هایش در میان مردم کوچه و بازار دهان به دهان بگردد. داستان شیخ بدرالدین» یکی از همین حماسه هاست.

(شیخ بدرالدین مردی است که به زندگی بهتر و به همه می اندیشد و عده ای را فراگرد خویش آورده است، اما «سلطان محمد» به وحشت می افتد و او را به دار می آویزد.) منظومه بدرالدین ترکیبی است از واقعیت و رؤیا که از افسون شعری حکمت به اندازه کافی بهره گرفته است.

شعر تصویری «بدرالدین» مرگ را به عنوان یک پدیده متعالی مطرح می کند و شهادت را به عنوان مظهری از ماندگاری و شرافت. مرگ در بدرالدین روحی چنان عینی و مادی می گیرد که تصورش را آشفته نمی کند، زیرا می فهمد و می ببند که «مرگ» چگونه است. تنها مرگ نیست که به «بدرالدین» شخصیت می بخشد زیرا او سنیزه جوست و در عین فروتنی. این فروتنی بدان معنا نیست که بر سر حرفش استوار نباشد، بلکه معنایش این

است که شما را نباید جدی گرفت، مرا بکشید، اما فکر مرا که نمی توانید کشت.

شعر ناظم حکمت یک آئینه در برابر انسان نیست، بلکه پاسخی است به سئوالاتی که برای انسان طرح می شود، حکمت ایستاده مرد ما نیز به پا ایستیم.

از مجموعه نوشته های پراکنده خسرو گلسرخی (من در کجای جهان ایستاده ام) دفتر دوم از انتشارات فرهنگ کاوش

سه منظومه از ناظم حکمت، ترجمه: ثمین باغچه بان، انتشارات امیرکبیر

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۰